

سارا مؤمنی

دانشجوی دکتری مدیریت رسانه

سبک زندگی اجتماعی، باورها، مناسک و مراسم مختلف

پلدا از آن ما ما از آن کریسمس!



خدا نصیب نکند، کاری که رسانه با بعضی از ما کرد!

و هفته، به عکاسی لحظه‌ای با تلفن همراه با لنزهای قوی و کیفیت‌های بالا و دیدن عکس در لحظه تبدیل شد. قصه به اینجا ختم نشد. انتشار عکس از مراسم و روزهایی که برایمان عزیز است، به واسطه رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی تا جایی شدت پیدا کرد که دیگر در تمام مراسم، پیش از لذت بردن و زندگی کردن در لحظه، به دنبال عکس گرفتن از آن بودیم. همین مسأله باعث شد که خیلی از امور خصوصی و خانوادگی به طور عمومی به اشتراک گذاشته شود و تکرار آن به طور تصاعدی بالا برود، به طوری که در کمتر از ۲۴ ساعت ببینیم که تمام دوستان و آشنایان مان مثلاً از مراسم «روز مادر» خود استوری یا پست گذاشته‌اند. اگرچه در ابتدا به نظر می‌رسد اثر رسانه‌ها در راستای تشویق و گسترده کردن ارزش‌های فرهنگی و باورها و اعتقادات فرهنگی است، اما کاش این تمام ماجرا بود.

هیچ کدام از این

مراسم بر دیگری

بترتی ندارد و

نمی‌توان به آنها

رتبه داد. هر کدام

از این باورها و

اعتقادات و به

تبع آن مراسم و

مناسک، برگرفته

از یک تاریخ و

فرهنگ و هویت

ملی است و اصلاً

زیبایی جهان به

همین تفاوت‌های

قومی، ملی و

فرهنگی است،

نه یکسان‌سازی

کارخانه‌ای و شبیه

هم شدن، آن هم

بدون تفکر و چرایی

از همین انتخاب‌های روزمره دم‌دستی برای خورد و خوراک گرفته تا انتخاب‌های بزرگ‌تری مثل انتخاب رشته دانشگاه و انتخاب همسر، «ما» را می‌سازند و به بقیه معرفی می‌کنند. یکی از ابعاد سبک زندگی، باورها و اعتقادات ماست. باورها به شخصیت و هویت ما شکل می‌دهند. این باورها و اعتقادات را نمی‌توانیم از خودمان بگیریم و ناگهان منکر آنها بشویم. همه ما عضو جوامع بشری هستیم، چیزهایی هستند که در آن زاده شدیم و رشد کردیم و زندگی می‌کنیم، هر سال برایمان تکرار می‌شوند و ما هم برای آنها مراسم می‌گیریم، یعنی انتخاب می‌کنیم و آنها را عزیز و



مرغ همسایه غاز نیست!

فارغ از اینکه این امر نیاز به مطالعه دارد که در کنار اثر رسانه‌ها، چرا مراسم و مناسک فرهنگی، ملی و دینی کشورها و فرهنگ‌های دیگر جایگزین باورها و مراسم فرهنگی خودمان شده، وقتی داشتیم تصاویر خانواده‌ها و کودکانشان در پوشش و طراحی‌های مربوط به کریسمس را می‌دیدم، لحظه‌ای کودک در عکس را در دوران نوجوانی و جوانی‌اش تصور کردم که وقتی این تصویر کودک‌اش را در تزئینات جشن کریسمس می‌بیند، آیا پرباش سؤال نخواهد شد که اولاً، چرا این عکس را به صورت عمومی منتشر کرده‌اند و دوماً چرا پدر و مادرش از او در فضایی عکس



صلاح مملکت خویش خسروان دانند؟!

شاید این مسأله را امری فردی و خصوصی تلقی و این‌طور فکر کنیم که صلاح مملکت خویش خسروان دانند، شاید اگر بگویم که در همین ضرب‌المثل، صحبت از مملکت و خسروان، دارد از امری جمعی، از ملیت، از هویت جمعی و نه فردی حرف می‌زند، فکر می‌کنید دارم با کلمات بازی می‌کنم، اما این مسأله خصوصی بودن این پدیده تا حدی درست است که یک امر فرهنگی تکرار شونده که نمادی از هویت دینی و ملی ماست، به حاشیه رانده نشده و جایگزین آن فقط پوسته و ویرتینی از اعتقادات و باورهای فرهنگی کشوری دیگر، غالب نشود. خصوصی بودن این اتفاق تا



بی‌ادا، میهمان فرهنگ هم باشیم

یادم می‌آید، همین روزهای منتهی به جشن کریسمس بود. یکی از همکلاسی‌هایمان در دوره کارشناسی در دانشگاه، دختری کراهی بود که همراه خواهرش در ایران زندگی می‌کردند. تازه مسیحی شده بود. ما را به کلیسا و پس از آن به خانه‌اش دعوت کرد. به هرکدام‌مان یک جوراب عیدی داد و با غذایی کراهی از ما پذیرایی کرد. پس از شام هم خواهرش که دانشجوی موسیقی بود، با گیتار موسیقی نواخت، با

گرامی می‌داریم. بخشی از باورها و اعتقادات ما مربوط به گرامیداشت روزهایی از زندگی است. در بعد فردی، روز تولد، روز مادر، روز پدر، سالگرد ازدواج و غیره و در بعد جمعی، روزهای تاریخی، مذهبی و ملی مثل عید نوروز، عید فطر، شب یلدا، ۲۲ بهمن، روز دانشجو و غیره هستند که با گرامی‌داشتن هر سال آنها، باورمان را نسبت به آنها تقویت می‌کنیم و با تقویت باور در طول سال‌ها، شخصیت و هویت ما شکل می‌گیرد. همه ما از زن و مرد و غربی و شرقی و مسلمان و مسیحی و ایرانی و غیرایرانی، این روزها را بارها تجربه کرده‌ایم. اگرچه ممکن است با هم تفاوت‌هایی داشته باشند، اما خیلی‌هاشان برآمده از باورها و اعتقادات دینی، فرهنگی و ملی ما هستند، برای همین در ابتدا گفتم که به عنوان جوامع بشری نمی‌توانیم منکر آنها شویم.

گرفته‌اند که هیچ تجانس فرهنگی، معنایی و حتی جغرافیایی با فرهنگ و باور و اعتقادات‌شان ندارد؟ و بدتر، آیا دلش از اینکه احتمالاً عکسی در فضای مثلاً شب یلدا ندارد، نمی‌سوزد؟ فکر کردم به اینکه این کودک در دوران مدرسه، روزهای سختی خواهد داشت، آنجا که آموزه‌های هویتی جمعی ملی در مدرسه در تقابل با آموزه‌های هویتی فردی در خانه قرار می‌گیرد. این کودک، بزرگ که بشود، زمانش که برسد و بخواهد دست به «انتخاب» برای سبک زندگی‌اش بزند، دچار چندگانگی و ابهام هویتی و رفتاری می‌شود.

جایی قابل قبول است که تصویر آن به طور عمومی منتشر نشود، نه اینکه خانواده‌ها در رقابت با هم، در تصنع و ظاهر باورشان را به یک فرهنگ خارجی نشان دهند و مراسم آن را برگزار کنند. مسأله اینجاست که هیچ کدام از این مراسم بر دیگری برتری ندارد و نمی‌توان به آنها رتبه داد. هرکدام از این باورها و اعتقادات و به تبع آن مراسم و مناسک، برگرفته از یک تاریخ و فرهنگ و هویت ملی است و اصلاً زیبایی جهان به همین تفاوت‌های قومی، ملی و فرهنگی است، نه یکسان‌سازی کارخانه‌ای و شبیه هم شدن، آن هم بدون تفکر و چرایی.

اینکه خودش شهرهای زیادی از ایران را دیده بود و به باورها و مناسک فرهنگی و دینی ما آشنایی داشت، اما برای دوباره شنیدن مشتاق بود. برای ما هم تمام آن نیم‌روز مثل سفر به سرزمین عجایب بود. دیدن و شنیدن از فرهنگ، هویت و باورهای کشورهای خارجی به رشد و شناخت جوامع بشری و رشد خودمان کمک می‌کند، اما «بی‌هوا، بدون مقصد»، مسیر را تغییر دادن، چیزی جز گم شدن ندارد.